



لوموند دیپلماتیک

کلود بورده - بنیانگذار مجله نوول ايسرواتور

عصیانی در برابر غرب

صورت گیرد. اقتباس تکنولوژی غربی مستلزم قضاوت دقیق و روشی یعنی کامل است، و در این زمینه، هر جامعه‌ای باید به ارزشها و سوابق فرهنگی و اجتماعی خویش متکی باشد. اینها جوهر و عصاره نظریاتی است که احسان نراقی در کتابی نه قطور ولی بسیار فشرده، تحت عنوان «شرق و بحران غرب» منتشر کرده است. این کتاب، که ترجمه فرانسه آن با مقدمه آلفرد سووی در سلسله انتشارات انتانت منتشر شده است، در فارسی دارای عنوان دیگری است که روح مطلب را بهتر بیان می‌کند: «آنچه خود داشت...».

نراقی، که تحصیلات خود را در جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس پایان رسانده است، هم فرهنگ ملی خود و فلسفه‌های شرق را می‌شناسد و هم با مبانی علوم و فلسفه‌های غربی آشنایی دارد. همه کسانی که با او چه از وقتی موسسه تحقیقات اجتماعی را سالها در ایران اداره می‌کرد و چه از هنگامی که بخش جوانان یونسکو را در تصدی داشت آشنا شده‌اند، می‌دانند که او به رشته‌های گوناگون علوم تسلط دارد و قادر است با دانشمندان غربی براحتی همسخن شده و از عهده مصافح در زمینه مباحث مختلف با آنها برآید.

برتری اقتصادی و تکنیکی، که غرب بدان می‌نازد، بدن معنی نیست که نظام اجتماعی و فرهنگی آن نیز بر نظامهای فرهنگی و اجتماعی دیگر برتری دارد. بدیهی است که هر فرهنگی تنها بر اساس نبوغ خاص خویش است که از عهده انطباق تکنولوژی با نیازهای مادی و معنوی جامعه برمی‌آید. در نتیجه، رشد اقتصادی می‌تواند با حفظ و حراست ارزشهای معنوی و هنری و ذوقی و با ایجاد تشکیلات فرهنگی و اجتماعی متناسب توأم باشد و بنحوی صورت نگیرد که موجب انقطاع جامعه از گذشته فرهنگی خویش گردد.

اگر این اصل را بپذیریم، طبعاً این نکته را هم باید قبول کنیم که الگوی غربی توسعه و پیشرفت ممکن است با خصوصیات جوامع دیگر متناسب نباشد.

ضمن اینکه مقایسه کردن ملتها با یکدیگر و طبقه بندی آنها بر اساس يك سابقه نامعقول «پیشرفت صنعتی و فنی» نمی‌تواند محتملی داشته باشد. زندگی ملتها را نمی‌توان بر اساس روشهای صرفاً کمی با یکدیگر مقایسه کرد، بخصوص که این روشها بادید «خود مرکز پنداری»ی غربی‌ها تهیه و تنظیم شده است. توسعه صنعتی يك جامعه باید با توجه به مشخصات و خصائص فرهنگی آن جامعه

هداری که بر علیه «غربی شدن» در این کتاب دیده می‌شود، بهیچوجه ناشی از نوعی تعصب یا تند خونی نیست، بلکه بیان کننده تجارب بسیاری است که مولف در کشورهای گوناگون منجمله کشور خود، بدست آورده است. او تحولات کشور خود را که «انقلاب سفید» نامیده شده است مورد بحث قرار نمی‌دهد. ولی از مطالعه کتاب اصولا بخوبی برمی‌آید که نویسنده نگران آنست که ارزشها و آرمانهای سنتی فدای تحولاتی بشود که سیستم سرمایه داری غربی بدنبال می‌آورد.

اما پدیدههایی که نویسنده به آن اشاره می‌کند از حد ایران فراتر می‌رود و بخش بزرگی از آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را در برمی‌گیرد: از میان رفتن ساختهای اشتراکی روستائی توسط اصلاحات ارضی نوع «اندوید و الیستی»، یا بوسیله قوانین رقابت و اقتصاد بازاری، فقیرتر شدن فقیرترین مردم، و هجوم انبوه روستائیان سابق به حومه شهرها و استقرار ناگزیرشان در زاغه‌ها و الوتک‌ها، افزایش هولناک ثروت فئودالها و دلالها از برکت روابطی که با رژیمهای مستقر بهم زده‌اند، چشم اندازی است که از مدتها پیش، بخش اعظم «جهان سوم» بها عرضه می‌کند - چه به شکل استعمار کهن و چه بصورت استعمار نوین و روغنی از استقلال صوری.

در این چارچوب، که بر ایمان آشناست، ولی یادآوری‌اش حتی برای روشنفکران غربی، هیچ ضرر ندارد، احسان نراقی بویژه به افشای انحطاط فرهنگ‌های اصیل توسط «افراطی‌روزی افرون در توسل به کمیتها» که ویژه روشهای علمی غربی است، می‌پردازد. او «شناخت علمی» را در مقابل «فرهنگ» که عبارت از «اخلاق، هنر، ادبیات، فلسفه و سیاست» است قرار می‌دهد.

احسان نراقی به اعتبار و ارزش همیشگی علوم اثباتی و تجربی (ریاضیات، فیزیک،...) اذعان دارد و مشارکت مشرق زمین را در ایجاد و توسعه این علوم یادآوری می‌کند، و بهیچوجه نمی‌خواهد ارزش علوم طبیعی و پزشکی را برای «جهان سوم» انکار کند. حمله او بویژه متوجه بخدمت گرفتن علوم غربی و استفاده از آن در جهت تولید می‌باشد اما بر این تفاوت بعد کافی تکیسه شده است، و تضادی که به عقیده دکتر نراقی بین «علم» و «فرهنگ» وجود دارد تا حدی مصنوعی به نظر می‌رسد، زیرا علمی که شایسته نام علم باشد، جزئی از فرهنگ است و در مقابل آن قرار ندارد. اما بی‌تردید آنچه در اینجا مورد حمله قرار گرفته، نوعی «تظاهر به علم» است که دیگر چندان در غرب دیده نمی‌شود، اما هنوز در نزد روشنفکران پاره‌یی از کشورها می‌توان به آن بر-

خورد.

آنچه ذهن جامعه شناس و اقتصاددانانی چون احسان نراقی را بخود مشغول داشته، در وهله اول «علوم انسانی» است، و در این زمینه او حق دارد به افراط در کاربرد روشهای علمی کمی، در مقابل درک انسانی مسائل، بتازد. اما باید گفت که روشهای علمی چیزی نیست جز ابزاری قابل استفاده برای بررسی يك موضوع. برخورد منحصرآ فرهنگی نویسنده، برای او در سراسر کتاب، فرصتی باقی نمی‌گذارد که بمساله «کی» بپردازد:

کی چکار می‌کند و چرا می‌کند؟ احسان نراقی با آنکه اغلب به شرکتهای چند ملیتی حمله کرده، اما بعد کافی درباره علل دگرگونی ساختها پافشاری نکرده است. او این دگرگونی را ناشی از «پیشرفت فنی طبق الگوی غرب» می‌داند، بی آنکه رابطه شیوه تولید مدرن را با سودجویی و استثمار سرمایه‌داری روشن کند. در کتاب از مارکسیسم فراوان سخن رفته است، اما بیشتر بعنوان يك سیستم سیاسی و حتی يك نظام حکومتی، یا به اینصورت که «نحوه تفکری کاملا «غربی» است: در ردیف «لیبرالیسم» یا «روح تکنوکراتیک».

از این روتا آنجا که نویسنده به تحلیل علمی واقعیات اجتماعی - حتی هنگامی که این واقعیات ویژگی «دنیای سومی» پیدا می‌کنند - متکی نیست، به نتیجه‌گیریهای خود خواسته (ولو تاریستی) می‌رسد: ما نباید بگذاریم سرمایه‌داری، به بیرحمانه ترین شکل خود، در میان ماراه پیدا کند... هیچ دلیلی ندارد که ما قدرت را به اقلیتی سرمایه دار بسپاریم. یا در جای دیگر با یادآوری نتیجه گیریهای يك کنگره یونسکو در آفریقا می‌گوید:

«تکنولوژی باید در خدمت آفریقا باشد، نه آنکه تکنیک‌هایی که غالبا در جاهای دیگر بوجود آمده‌اند، بنحوی بی رویه به آفریقا تحمیل شوند.» این یادآوریها بجاست، اما اگر تحلیل نشود که چطور با تکیه به چه نیروهایی، سرمایه داری غرب بر «جهان سوم» مسلط میشود و چه منافع در گسترش فنون غربی بزبان مردم این کشورها نقش تعیین کننده دارند، همه ایسن حرفها هر چند صحیح و دقیق می‌باشند اما فاقد نتیجه علمی هستند. یقینا نویسنده نیز به این نکتهها توجه داشته، اما آنچه مسلم است اینستکه او نخواست است در کتاب بیشتر از این وارد این مباحث گردد.

«کلود بورده»

